ما شاء الله لا قوة الا بالله
بعون الله الوحید ذی العرش المجید عقد الجید اعنی رسالۂ موسومہ بہ
باہتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمٰن تربیت یافتہ خدمت ابو المظفر محمد مصطفیٰ خان مبرور
در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۹۳ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل اختلاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لنا رحمة وسعة والصلوة والسلام علی رسوله محمد صلی الله علیه وسلم بدانا الی العمل عزیمته ورخصته وعلی آله الکرام وهم کسفینة نوح فلاحا ونجاة واصحابه العظام وهم کالنجوم ارشادا وهدایة اما بعد این رساله ایست در چند اوراق مسمی بالتمهید فی بیان التقلید بدانکه علامه ابو الاخلاص حسن شرنبلالی حنفی در رساله عقد الفرید لبیان الراجح من الخلاف فی جواز التقلید از حاوی قدسی نقل میکند که تقلید چند اقسام است واجب جائز وحرام پس واجب تقلید معصوم است از خطا وآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مبعوث بر حق اند واین در حقیقت تقلید نه زیرا که تقلید در شرع عبارتست از قبول قول غیر بغیر آنکه حقیقت او را شناسد لیکن این التقلید عرفی میتوان گفت وتقلید جائز تقلید عوام است برای علمای دین در فروع بالاتفاق ودر تقلید عالم برای عالم در فروع اختلاف است

و اما تقلید حرام پس آن مانند تقلید پدران و بزرگان ست در امور باطله و تقلید گردانیدن
چیزیست مانند قلاده در گردن حق باشد یا باطل و حقیقت [در لغت] تقلید عمل است بلا حجت از حجج اربعه
شرعیه بقول شخصیکه وی یکی از حجج اربعه شرعیه نباشد پس نیست [تقلید] رجوع بطرف پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و اجماع از تقلید زیراکه این هر دو حجت شرعیه اند از حجج اربعه و برین معنی اقتصار
کرده است کمال در تحریر خود و گفت امیر حاج برین معنی است عمل عامی بقول مفتی و عمل
قاضی بقول عدول زیراکه این هر دو نیستند یکی از حجج اربعه پس عمل بوی بلا حجة شرعیه شد
زیراکه نص واجب ساخته است عمل عامی را بقول مفتی که مجرد از دلیل باشد پس عدم
علم وی بدلیل تقلید است [فاسئلوا اهل الذکر] در حکم انتهی آمدیم بربیان جواز تقلید مذاهب ائمه اربعه
امام المحققین جناب شاه ولی الله قدس سره جواز این تقلید را مع جواب ابن حزم
که بحرمت این تقلید مطلقا قائلست در حجة الله البالغه باین مضمون تحریر می فرمایند که
بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه برایشان اعتماد است از امت تا این زمان
بر جواز تقلید مذاهب اربعه مدونه محرره و درین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند خصوصا
درین ایام که یقینا همتها قاصر شده اند و نفسانیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص برای خود مغرور ست پس انچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست
کسی را که بقول شخصی غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید بدلیل قول
خدا تعالی اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء و اذا قیل لهم
اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا فان تنازعتم فی شیء فردوه

الی الله والرسول ان کنتم تومنون بالله والیوم الآخر پس مباح نفرموده است
خدا تعالی رد را وقت تنازع بطرف کسے سوائے قرآن وسنت وحرام شد بسبب
آن رد وقت تنازع بطرف قول قائل زیراکه آن غیر قرآن وسنت ست وبتحقیق بصحت
رسیده است اجماع کل صحابه از اول تا آخر واجماع تابعین از اول تا آخر واجماع
تبع تابعین از اول تا آخر بر امتناع ومنع از آنکه قصد کند از انها کسی بطرف قول انسان
از انها یا بقول مردم که قبل آنها اند پس اخذ کند کل آنها پس بداند شخصے که عمل کرده است
بجمیع اقوال ابوحنیفه یا جمیع اقوال مالک یا جمیع اقوال شافعی یا جمیع اقوال احمد
رضی الله عنهم ونمیگذارد قول شخصی را از انها که اتباع وی کرده است یا غیر از انها
بطرف قول غیر وی واعتماد نمیکند بر انچه در قرآن وسنت آمده سوائے آنکه رجوع
کننده است آن را بطرف قول انسان بعینه بتحقیق خلاف کرد تمامی اجماع امت
از اول تا آخر یقینا وآنکه نمی یابد برای نفس خود سلف را ونه انسانی را در تمام
اعصار محموده ثلثه پس بتحقیق پیروی نمود غیر طریق مومنان را نعوذ بالله من هذه المنزلة
ونیز چه شد آن شخص را که گردانید مرد یا از ان مردم یا از غیر آنها اولی بآنکه تقلید کند
او را از عمر بن الخطاب یا علی بن ابیطالب یا ابن مسعود یا ابن عمر یا ابن عباس یا
عائشه ام المومنین رضی الله تعالی عنهم پس اگر تقلید جائز بودی البته هر یک ازین ایشان
لائق تر بودی بآنکه پیروی کرده شود از غیر وی انتهی تمام خواهد شد در حق شخصے
که او را ضربی از اجتهاد حاصل باشد اگرچه در یک مسئله بود و در حق شخصے که ظاهر گردد

برو می نظهور پیش آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد بچیزان ونهی کرد از چیزان وانکه حدیث منسوخ نیست لیکن بانکه پیروی میکنند احادیث واقوال مخالف وموافق را در یک مسئله پس احادیث را منسوخ نمی یا بیها آنکه میخوانند هم تغییر را از متبحرین علما که بطرف وی میروند ومی بینند مخالف ویرا که بقیاس یا استنباط یا مانند آن احتجاج میکنند پس درینوقت نیست سببی برای مخالفت حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مگر نفاق خفی یا حمق جلی وآن همین معنی است که اشاره کرد بطرف وی شیخ عز الدین بن عبد السلام جائیکه گفت که از عجب عجیب است که تحقیق فقهای مقلدین که واقف باشد یکی از انها بر ضعف ماخذ امام خود بحیثیتیکه نمی یابد برای دفع ضعف وی دلیلی با وجود آن تقلید وی در وی میکند ومیگذارد شخصی را که شاهد می آرد کتاب وسنت وقیاسات صحیحه را برای مذهب خود بنا بر پابندی بر تقلید امام خود بلکه حیله می جوید برای دفع ظاهر کتاب وسنت وتاویل مینماید آنرا بتاویلات بعیده بنا بر دفع از مقلد خود وگفت مدام می پرسیدند از هر عالمی که اتفاق می افتاد بلا قید مذهبی ونه انکار بود بر کسی از سایلان تا آنکه ظاهر شدند این مذاهب ومتعصبان اینها از مقلدان پس تحقیق یکی آنها پیروی می شد امام خود را با وجود بعد مذهب وی از ادله در حالیکه مقلد بود وبوی در چیزیکه می گفت گویا وی نبی مرسل است واین معنی از حق وصواب بعید است کسی از عقلا این را پسند نخواهد کرد ودر حق شخصی که عامی باشد ومقلد است شخصی را از فقها بعینه که می بیند از چنین شخص خطا ممتنع است وانچه میگوید البته آن صواب است ووپوشیده دارد در دل خود که تقلید ویرا نگذارد اگرچه دلیل بر خلاف وی ظاهر گردد وآن چیزیست که ترمذی از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که تلاوت می فرمود. اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فرمود تحقیق ایشان عبادت نمیکردند آنها را ولیکن آنها وقتیکه برای ایشان چیزی حلال میکردند ایشان اورا حلال میدانستند ووقتیکه بر ایشان چیزی حرام میکردند ایشان اورا حرام میدانستند ودر حق شخصی که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً فتوی طلبد از فقیه شافعی وبعکس آن

۵

وتجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس تحقیق این شخص مخالفت پیدا کرد باجماع
قرون اولی و مناقضه نمود با صحابه و تابعین و نیست محل وی درحق شخصی که بقول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مطیع شد و حلال داند آنچه الله ورسول وی حلال کرده و حرام داند آنچه
الله ورسول وی حرام ساخته لیکن هرگاه او را علم بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست و
نه بطریق جمع درمیان مختلفات از کلام وی و نه بطریق استنباط از کلام وی اتباع کرد عالمی
راشد را برین ظن که تحقیق وی مصیب است درانچه میگوید و فتوی میدهد ظاهرا متبع سنت رسول خدا
است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف منظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال و بلا اصرار
خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی بقدر الحاجت خلاصه مضمون این کلام
لطیف آنست که بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه بر ایشان اعتماد است از امت
تا این زمان بر جواز تقلید مذاهب اربعه مدونه محرره و درین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند
خصوصا درین ایام که یقینا همتها قاصر شده اند و نفسانیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص برای خود مغرور است پس آنچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست کسی را که بقول
شخصے غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید تا آخر تمام خواهد شد در حق چند اشخاص
و بر ایشان منطبق خواهد گردید اول مجتهد اگرچه در یک مسئله باشد دوم شخصی که حدیث صحیح
غیر منسوخ او را رسیده باشد سوم عامی که مقلد مجتهد معین است که احیانا تقلید وی را نمی گذارد
اگرچه دلیل خلاف آن ظاهر گردد چهارم شخصے که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً فتوی بطلبد از فقیه شافعی
و بر عکس آن و نیز تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس اگر شخصی عالمی راشد را
مقلد شد برین ظن که تحقیق وی مصیب است درانچه میگوید و فتوی میدهد ظاهرا متبع سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف منظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال
و بلا اصرار خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی امام علماء العصر مولانا شاه
عبدالعزیز قدس سره العزیز در تفسیر عزیزیه میفرمایند که خلاصه آن اینست کسانیکه اطاعت

آنها بحکم خدا فرض ست شش گروه اند تا آنکه فرموده و از آنجمله مجتهدین شریعت و شیوخ
طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر تیز لازم الاتباع است بر عوام امت زیرا که
فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم
لا تعلمون ۃ انتہی پس پرسیداز علما اگر شمارا معلوم نیست اینظاہر است که درین زمانه بلکه
قبل ازین بقرون عدیده مذاہب مجتہدین شریعت بجز مذاہب ائمہ اربعہ باقی نیستند
اگرچه مجتہدین قریب یکصد و پنجاه گذشته اند و اجتہاد ختم نیست محتمل ست که پیدا شوند الا
بملاحظہ شرائط اجتہاد و طبقات فقہا کالنجم معلوم میشود و شرائط اجتہاد در تلویح با بن طور
تصریح میکند که شرط اجتہاد آنست که جمع گردد علم با مور ثلثه اول کتاب یعنی قرآن بآنکه
شناسد او را بمعانی وی لغةً و شرعیةً اما لغةً پس بآنکه شناسد معانی مفردات و مرکبات
و خواص آنہا در افاده پس محتاج خواہد شد بطرف لغت و صرف و نحو و معانی و بیان بار
خدا یا مگر آنکه شناسد او را بحسب سلیقہ و اما شرعیةً پس بآنکه شناسد معانی موثره را در احکام
مثلاً در قول خدا یتعالی او جاء احد منکم من الغائط که مراد از غائط حدث است و علت
حکم خروج نجاست است از بدن انسان زنده و شناسد اقسام کتاب از خاص و عام
و مشترک و مجمل و مفسر و غیره بآنکه این خاص ست و آن عام و این ناسخ است و آن منسوخ
و غیر آنہا و مراد بکتاب آن قدرست که بمعرفت احکام تعلق دارد و معتبر علمی ست که بمواقع
وآن بمقدار پانصد آیت است
آنہا متعلق باشد بحیثیتیکه قادر بود بر رجوع بطرف آنہا وقت طلب حکم نه حفظا از ظہر قلب
دوم سنت بآن قدرست که باحکام تعلق دارد بآنکه شناسد او را مع متن وے که وے آن
نفس حدیث است و سند وی و آن طریق وصول سنت است بطرف ما یان از تواتر
یا شہرت یا احاد و داخل است دران معرفت حال راویان و جرح و تعدیل الا بحث از
احوال راویان سیے فی زماننا ہذا کالمتعذر ست بسبب طول مدت و کثرت وسائط پس
اولی است اکتفا بتعدیل ائمه که در علم حدیث برایشان اعتماد است مانند بخاری و مسلم و نحو

وصفانی و غیر آنها از ائمه حدیث و مخفی نباشد که مراد معرفت متن سنت است مع معانی وی
لغت و شرعا و مع اقسام وی از خاص و عام وغیره و معرفت وجوه قیاس مع شرائط آنها
و اقسام آنها و احکام آنها و مقبول از آنها و مردود و تمامی آن شرائط برای آنست که
استنباط صحیح قادر باشد و نیز ذکر اجماع اولی بود زیرا که از معرفت وی و معرفت مواقع وی
چاره نیست تا اجماع در اجتهاد وی مخالف نباشد و مشروط نیست علم کلام بسبب جواز استدلال
بادلهٔ سمعیه برای جازم اسلام تقلیدا و نه فقه باین وجه که آن نتیجهٔ اجتهاد است و ثمرهٔ وی پس
بر اجتهاد مقدم نخواهد شد و بالتحقیق منصب اجتهاد فی زماننا حاصل نخواهد گردید الا بممارست
فروع پس این طریق وصول ست بطرف وسے درین زمان و نبود این طریق در زمان
صحابه و ممکن نیست درین وقت سلوک طریق صحابه پس از ان این شرائط در حق آن
مجتهد مطلق است که در تمامی احکام فتوی میدهد و لیکن مجتهد در یک حکم نه در دیگر حکم پس
لازم است بر وی معرفت چیزیکه متعلق میشود بوی حکم کذا ذکره الغزالی مثلا اجتهاد بحکمی که
تعلق بعبادة دارد موقوف نیست بر معرفت جمیع چیزیکه تعلق باحکام نکاح دارد انتهى
پس بپایه منصب اجتهاد آنکس خواهد رسید که بامور مذکور الصدر موصوف بود و در فتاوی
قاضی خان مینویسد که در باب مجتهد علما گفتگو کرده اند بعضے ایشان گفته اند که چون شخصی از
ده مسائل مثلا پرسیده شد پس در هشت جواب باصواب داد و در باقی خطا کرد
پس آن مجتهد است و بعضی ایشان گفته اند که لابد است برای اجتهاد از حفظ مبسوط و معرفت
ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و علم بعادات مردم و عرف ایشان انتهى و در حجة الله البالغة است
که بقول شخصی کسیکه مبسوط یاد دارد و آن مجتهد است اگرچه او را علم بروایت و حدیث و احد
اصلا نباشد مراد از ان مجتهد فی المذهب داشته است انتهى و اما طبقات فقها پس
علامه شامی در رد المحتار می نویسد که فقها بر هفت مراتب اند مرتبه اعلی طبقه مجتهدین
فی الشرع است مانند ائمه اربعه رضی الله عنهم و شخصیکه بر مسلک ایشان در تاسیس قواعد

قواعد اصول سلوک کرده باشد و باین معنی از غیر خود ممتاز می شوند و ثانیه طبقه مجتهدین
فی المذهب است مانند ابو یوسف و محمد و سائر اصحاب ابو حنیفه که قادر باشند بر استخراج
احکام از ادله بر مقتضای قواعدیکه استاد ایشان ابو حنیفه در احکام مقرر ساخته اگرچه
در بعض احکام فروع با استاد مخالف باشند ولیکن در قواعد اصول بوی مقلد اند و باین معنی
از معارضین فی المذهب ممتاز اند مانند شافعی وغیره که ایشان با امام در احکام در اصول
مخالف غیر مقلد اند و ثالثه طبقه مجتهدین فی المسائل است که درانها نصی از صاحب مذهب
نیست مانند خصاف و ابو جعفر طحاوی و ابو الحسن کرخی و شمس الائمة الحلوانی و شمس الائمة
السرخسی و فخر الاسلام بزدوی و فخر الدین قاضی خان و مانند اینها پس تحقیق این اشخاص
بر مخالفت قدرت ندارند نه در اصول و نه در فروع لیکن ایشان استنباط میکنند احکام را در
مسائلی که درانها نصی نیست بر حسب اصول و قواعد و رابعه طبقه اصحاب تخریج است از مقلدین
مانند رازی و امثال وی پس تحقیق ایشان هرگز قادر نیستند بر اجتهاد لیکن محیط اند با اصول و
ضابط اند بماخذ که قادر اند برای خود ها و نظر خود ها در اصول و مقایسه با امثال و نظائرش از فروع
بر تفصیل قول مجمل ذو وجهین و حکم مبهم محتمل لامرین که منقول است از صاحب مذهب
یا یکی از اصحاب وی و آنچه در هدایه است از قول وی کذا فی تخریج الکرخی و تخریج الرازی ازین
قبیل است و خامسه طبقه اصحاب ترجیح است از مقلدین مانند ابو الحسن قدوری و صاحب هدایه
و امثال اینها که شان ایشان تفصیل بعض روایات است بر بعض مانند قول ایشان هذا
اولی و هذا اصح روایة و هذا ارفق للناس و سادسه طبقه مقلدین است که قادر اند بر تمیز میان
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر مذهب و روایت نادره مانند اصحاب متون معتبره از متاخرین
مانند صاحب کنز و صاحب مختار و صاحب وقایه و صاحب مجموع و شان ایشان آنست
که اقوال مردوده و روایات ضعیفه را نقل نمیکنند و سابعه طبقه مقلدین است که ایشان
بر مذکورات قدرت ندارند و فرق نمیسازند میان لاغر و فربه و لیکن مارا یعنی اهل طبقه سابعه

اتباع آنها لازم است چنانچه اگر زنده می بودند ما را بدان فتوی میدادند پس تحقیق ما از آنجا
مخالفت با آنها نبودی انتهی درینجا غور باید فرمود که هرگاه اصحاب تخریج از رابعه باشند
مانند رازی وغیره واصحاب ترجیح از خامسه مانند ابوالحسن قدوری وصاحب هدایه وغیره واصحاب
متون معتبره از متأخرین از سادسه مانند صاحب کنز وغیره ومقلدین معدود باشند
پس از سابعه طبقه مقلدین که از تخریج وترجیح خبر ندارند ونه بتمیز میان اقوی وقوی وضعیف
وظاهر مذهب وروایت نادره قادر باشند چه گوید مرحوم درین طبقه معدود وهم اگرچه
انما فقیه عالم باشد. بالجمله بملاحظه شرائط اجتهاد مذکور الصدر واین طبقات فقها براه
انصاف لامحاله مجتهدین شریعت درین ارکان اربعه منحصر شدند وحق دائر درین اربعه
گردید ووجوب مخیر لازم الاتباع بایشان قرار یافت مولانا جیون در تفسیر احمدی می فرماید
که بالتحقیق واقع شد اجماع بر آنکه اتباع جز با ائمه اربعه جائز نه پس جائز نیست اتباع برای
ابویوسف ومحمد وزفر وشمس الائمه وقتیکه قول ایشان مخالف ائمه اربعه باشد وهمچنین
جائز نه اتباع برای شخصیکه مجتهد پیدا باشد مخالف برای ائمه اربعه وشاید که منشای آن
چیز اینست که علما گفته اند که امت وقتیکه مختلف گردد بر اقوال پس اجماع خواهد شد بر آنکه
ماعدای آنها باطل است وانصاف آنست که انحصار مذاهب در اربعه واتباع ایشان
فضل الهی است ومقبولیت است از نزد خدا تعالی انتهی ونیز در نور الانوار می فرماید که تدوین
منشا برای انحصار مذاهب در اربعه وبطلان خامس مستحدث همین اصل است انتهی ازینجا معلوم
شد بطلان مذهب خامس جدید که درین زمانه ظلمت نشانه سر بر زده است وموجدان این
مذهب از تقلید ائمه خصوصاً امام الائمه جناب ابوحنیفه عار تمام دارند وزیاده تر تعصب
ایشان را باین امام است تا آنکه کلمات بی ادبانه بلا تحاشا بر زبان می آرند ومسائل
مسلمات وی را تسلیم نمی نمایند گویند عمل مایان بر کتاب وسنت است از تقلید زید
وبکر ما را سروکاری نیست گویا این دعوی اجتهاد است وحال آنکه عدم تقلید منصب مجتهدانست

وبر ظاهر است که علمای این طائفه را علم باموز ثلثه یعنی اول کتاب الله سبحانی و وحی الله و شرعیه
دوم سنت از اقسام تواتر و شهرت و احاد سوم بوجوه قیاس که از شرط اجتهاد است بتفصیلی که
بالا گذشت مطلقا نیست و از ادنی مرتبه مجتهد که او را مبسوط یاد باشد نیز محروم اند پس از جاهلان
ایشان چه گوید لامحاله این طائفه در مرتبه سابعه طبقه مقلدین داخل است بجز تقلید چاره نیست
زیرا که تقلید بر ایشان برای ائمه اربعه بطریق واجب مخیر واجب و لازم است و از ترک آن فسق
و ضلال لازم خواهد آمد و از انکار آن کفر که بمفاد وجوب همین است و مراد از وجوب درینجا وجوب
مصطلح نیست که از دلیل ظنی ثابت بود بلکه مراد ازان فرض است که بدلیل قطعی ثابت باشد
زیرا که عمل بقول مجتهد که مراد ازان تقلید است بنص قرآنی ثابت است علامه شرنبلالی در رساله
خود می نویسد که واجب نیست بر مقلد مگر اتباع اهل علم بدلیل قول خدای تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انتهی پس ازین نص بعد از سوال در صورت حاجت در حادثه
معینه فرضیت عمل بقول مجتهد غیر معین ثابت گردید و اما عمل بقول مجتهد معین فسیجی بیانه و نیز
ترک تقلید اگر بنظر تحقیر و توهین ائمه است پس باید شنید آنچه مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز
بجواب سائلی در استفتای می فرمایند که محققین گفته اند که اهانت علم و علما علم را علم دانسته و علما را
علما پنداشته البته کفر است و اگر علم را جهل پندارد و علما را جهال بسبب بی عمل یا اعتقاد فاسد
خود قرار داده اهانت کند کفر نمی شود انتهی و وجه کفر همین است که تعظیم و توقیر علم و علما از نصوص
قطعیه ثابت است و احادیث بسیار درین باب در شان ایشان وارد اند و بر ظاهر است
که ائمه اربعه خلاصه علماے وارثان انبیای اند پس اگر طاعنان منکران شق اول است
پس لاریب کفر است و اگر ثانی ست پس کفر نیست الا از فسق و ضلال خالی نه که بمفاد
تاویل فاسد و اعتقاد جهل مرکب همین است و نیز در انکار تقلید که اجماع است بر جوازش منعقد
گشته تضلیل امت که عدالت وی از نص قطعی ثابت است متصور است آیه کریمه وکذلک
جعلناکم امة وسطا الآیة و حدیث صحیح ولا تجتمع امتی علی الضلالة بیهقی دقت جناب

11

قاضی ثناء الله پانی پتی در تفسیر مظهری ذیل این آیت می فرمایند که استدلال کرده میشود
باین آیت بر حجیت اجماع زیراکه بطلان چیزی که بروی اتفاق کرده اند منافی عدالت
ایشان است انتهی و در تفسیر احمدی ست که مقصود ازین آیت درین مقام آنست
که بالتحقیق استدلال کرده است شیخ ابو منصور ماتریدی باین آیت برین معنی که اجماع
حجت است زیراکه خدای تعالی وصف کرده است این امت را بعدالت و عدل آن
متحقق ست بآنکه مقبول گردد قول وی پس وقتیکه اتفاق کردند بر چیزی و شهادت
دادند بوی لازم گردد قبول وی همچنین است مذکور در مدارک و بسوی آن میلان کرده است
قاضی بیضاوی و تمسک کرده است امام شیخ فخر الاسلام بزدوی نیز بوی و بدو آیة دیگر
کنتم خیر امة الآیة و من یشاقق الرسول الآیة انتهی یعنی ازین هر دو آیت نیز عدالت
امت و حجیت اجماع وی متحقق میشود پس هرکه مخالفت رسول خواهد و بر تدبیر و غیر طریق
مومنین اختیار خواهد کرد لاریب بجهنم واصل خواهد گردید و در توضیح مینویسد که وجه استدلال
باین آیت آنست که جمع کرده است میان مشاقة الرسول و اتباع غیر سبیل المومنین
در وعید و شک نیست که مشاقة الرسول تنها مستوجب وعید است پس اگر اتباع مذکور
حرام نبودی در ضم وی بسوی مشاقه فائده نبودی و وقتیکه اتباع غیر سبیل المومنین
حرام شد پس بیشک اتباع سبیلی از سبیلهای واجب خواهد شد بدلیل قول خدا تعالی
قل هذه سبیلی الآیة پس واجب خواهد شد اتباع سبیل المومنین و در تلویح است
وجه استدلال آنست که وعید ساخته است باتباع غیر سبیل المومنین بضم وی بسوی

شاتمه الرسول که وی کفرست پس آن حرام خواهد شد زیرا که ضم مباح بسوی حرام در وعید نمیشود
انتهی خلاصه آنکه اتباع سبیل المومنین واجب است و اتباع غیر سبیل المومنین حرام و فیما نحن
فیه یعنی تقلید بائمه اربعه سبیل المومنین اجماع است بر جواز وی که بهر مایان اتباع آن واجب است
و در صورت خلاف غیر سبیل المومنین متصور است که اتباع آن بر مایان حرام بالجمله موحدان مذهب
خامس جدید غیر طریق مومنان را اختیار کرده اند که بعدم جواز اجماع برین تقلید قائل اند
و تارکان واجب و مرتکبان حرام شده اند که مفاد وی فسق و ضلال است چه عجب که این معنی
منجر بانکار گردد که مستلزم کفر شود العیاذ بالقدیر العلام متعصب این قوم بجناب ائمه خصوصا
بامام ابو حنیفه که در حقیقت عناد باین امام الائمه دارند باین نوبت رسانیده که ترک اتباع
بطریق واجب مخیر و بانکار آن و باهانت این حضرات و باتباع غیر سبیل مومنان کلام
در فسق و ضلال و کفر ایشان در میان آمد حق سبحانه تعالی این قوم را دیدهٔ انصاف و عقل
سلیم عطا فرماید که ازین تعصب باز آیند که از فسق و ضلال و کفر نجات یابند سخت فتنه و فساد
باعث ایشان در دین امت افتاده است و یوما فیوما در ترقی است و افتراق و اختلاف
در مردم نافهم موجب هیجان نفس برپا است که ازالهٔ آن بجز قادر مقتدر جل شانه ممکن نیست
سعید از ما کسی است که از صحبت این مفسدان دور دور گریزد و متبع سبیل مومنان باشد و در
نماز اقتدا عقب این قوم نکند زیرا که کلام در فسق و ضلال و کفر ایشان در میان آمده است
والاحتیاط فیه بل الاجتناب اولی آری اگر از تعصب و حسد که باین بزرگان دارند توبه بجا آر
کنند و به تعظیم و توقیر ایشان را یاد نمایند و به تقلید امام شافعی مثلاً صاف صاف پابند شوند
پس اقتدا عقب این کسان بلا انکار جائز است و طریق ایشان آنست که وقتیکه کسی از ایشان
در میان مایان در کشمکش مے افتد و پرسیده میشود که بکدام امام از ائمه مقلد هستی تقیةً
مانند شیعه میگوید که با امام شافعی مقلدم چونکه اکثر مسائل نماز وغیره که موافق مذهب شافعی که خلاف
مذهب امام ابو حنیفه اند بعمل مے آرد و نیز از راه تعصب مذهبی که باین امام بغض دارد خود را.

۱۳

بامام شافعی در امر تقلید منسوب میسازد ورنه او را از شافعی چه غرض وآنکه متعصب تر است
بکسی از ائمه هم خود را درین امر منسوب نمیسازد وگوید محمدی ام عجب تقریر است اگر این
حمقا را از دید انصاف وعقل سلیم نصیبه بودی اصلا این تقریر نکردندی وازاتباع سبیل
مومنان اعراض ناخندی نمی فهمند که بسیاری از مجتهدان فی المذهب ومجتهدان فی المسائل
واصحاب تخریج واصحاب ترجیح وغیره از مقلدین در هر مذاهب اربعه گذشته اند که در قواعد
اصول موافق مجتهد فی الشرع بوده اند چنانچه در طبقات فقهای حنفیه مذکوره بالا این معنی
بتفصیل گذشته است واینها همه در قواعد اصول موافق مجتهد فی الشرع یعنی استاد خود امام
ابوحنیفه بوده اند ودر مذهب شوافع بویطی از مجتهدان فی المذهب است که در قواعد اصول
موافق مجتهد فی الشرع یعنی امام شافعی است ودر حجة الله البالغه است که اهل حدیث نیز بباعث
کثرت موافقت ایشان باحد المذاهب گاهی منسوب بوی میکردند مانند نسائی وبیهقی
که منسوبند بطرف شافعی انتهی وعلی هذا القیاس مذهب مالکی وحنبلی اکنون مناسب مینماید
که نبذی از فضائل امام الائمه امام ابوحنیفه که حاسدین را زیاده تر حسد بنسبت این جناب
دامنگیر است تنبیها وتنویها تحریر نماید شاید ایشان براه انصاف روند واز مرض حسد نجات
یابند در در مختار نقل میکند که روایت کرده است جرجانی در مناقب امام که اسناد میکند
آن را بسهل بن عبد الله تستری که بالتحقیق گفت وی که چون بودی درامت موسی وعیسی
مانند ابوحنیفه البته یهودی ونصاری نبودندی ومناقب وی بیشمارند وتصنیف کرده است
سبط ابن جوزی در مناقب وی دو جلد کبیر ونسمه کرده اورا بانتصار لامام ائمة الامصار
وتصنیف کرده اند غیر وی اکثر ازان وحاصل نیست که ابوحنیفه نعمان از اعظم معجزات مصطفی است
بعد قرآن وکافیست ترا از مناقب وی مشهور بودن مذهب وی نه فرموده است قول
کمترآن عمل کرده است امامی از ائمه اعلام وتحقیق گردانیده است خدای تعالی حکم برای
اصحاب وی واتباع وی از ابتداء زمانه وی تا غایت این ایام واین معنی دلالت

15

میکنند بر امرے عظیم که مختص است بوی از میان علماے اعلام چگونه نباشد که دستے مانند صدیق است رضی الله عنه که برے او اجرآن و اجر شخصی که مدون ساخته است فقه را و تالیف کرد او را و مفرع ساخته احکام او را بر اصول وی تا یوم حشر و بتحقیق اتباع کرده اند او را بر مذهب وی بسیاری از اولیاے کرام از انجمله که متصف شده اند به ثبات مجاهده و دویدن در میدان مشاهده این اکابر اند مانند ابراهیم بن ادهم و شقیق بلخی و معروف کرخی و ابو یزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داود طائی و ابو حامد لفاف و خلف بن ایوب و عبد الله بن المبارک و وکیع بن جراح و ابوبکر وراق و غیر آنها از کسان که بیشمار و غیر محصور اند پس چون یافتندی انها در امام شبهه اتباع وی نکردندی و نه اقتدا بوی و نه موافقت بوی و گفت او استاد ابو القاسم قشیری در رساله خود با وجود آنکه در مذهب خود متعصب بود و پیشواے درین طریقه که شنیده ام از استاد ابو علی دقاق که می فرمود گرفته ام این طریقه را از ابو القاسم نصیر آبادی و فرمود ابو القاسم گرفته ام این از شبلی رح و وی گرفته است این از سری سقطی و وے از معروف کرخی و وی از داود طائی و وی گرفته است علم و طریقه را از ابو حنیفه رح و هر یکی از انها ثنای وے کرده اند و بفضل وے مقر اند پس تعجب است برای تو ای برادر من آیا نیست برای تو اقتداے حسنه درین سرداران بزرگ آیا این اشخاص بر این اقرار و افتخار متهم اند و انها امامان این طریقه و ارباب شریعت و حقیقت اند و آنانکه بعد اینها اند درین امر تابعان اینها اند و هر چیزیکه مخالف چیزیست که اینها او را مستند ساخته اند مردود و مبتدع است و فرموده است ابن حجر در تحفه که تصحیح النقل در حکم لطیفه که مردم در فقه عیال اند

بر فقه امام ابوحنیفه پس لعنت پروردگار ما باد بتعداد ریگ کسیکه رد کرد قول ابوحنیفه ﷺ

و وفات یافت در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بقول بعض و در سجن بسبب آنکه اختیار کند

خدمت قضا را و سن وی هفتاد سال بود و بقول بعض بعد کلیه ومی وفات یافت امام شافعی متولد

شد رضی الله عنهما انتهی علامه شامی در رد المحتار میفرماید که و گفت علامه ابن حجر مکی در

خیرات الحسان فی ترجمة ابی حنیفة نعمان و از آن چیزیکه صلاحیت دارد برای استدلال کردن

بر عظمت شان ابوحنیفه آنچه روایت از نبی علیه الصلوٰة والسلام که فرمود ترفع زینة الدنیا

سنة خمسین و مائة و از اینجاست که گفت شمس الائمه کردری که بالتحقیق این حدیث محمول است

بر ابوحنیفه زیرا که وی درین سنه وفات یافته آه و نیز گفت و بالتحقیق وارد شده احادیث

صحیحه که اشاره میکند بطرف فضل وی از انجمله قول وی است صلی الله علیه وآله وسلم بچیزیکه روایت

کرده اند او را شیخین از ابوهریره و طبرانی از ابن مسعود که بالتحقیق فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لو کان الایمان عند الثریا لتناله رجال

من ابناء فارس و روایت کرده است او را ابونعیم از ابوهریره و شیرازی

و طبرانی از قیس بن سعد بن عبادة باین لفظ که بالتحقیق فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو کان العلم معلقا عند الثریا لتناله رجال

من ابناء فارس و بتحقیق بود جد ابوحنیفه از فارس برین قول اکثر مردم و تسمیه

کردن سبط ابن جوزی کتاب خود را بانتصار باین وجه است که هرگاه فضائل امام شائع

شدند و فواضل وی مشرق و مغرب را عموما در گرفتند پس بمقتضای جریان عادت قدیمه

زبان حاسدین که در شان وی دراز بود طعنه زنی شروع کردند در اجتهاد وی و عقیده وی
بچیزیکه وی از ان قطعاً مبرا بود باین قصد که نور خدا را بمیرانند و ابا میکند خدا مگر آنکه تمام سازد
نور خود را چنانچه کلام کرده اند بعضی آنها در مالک و بعضی آنها در شافعی و بعضی آنها در احمد
بلکه کلام کرده است یک فرقه در ابوبکر و عمر و یک فرقه در عثمان و علی و یک فرقه تکفیر کرده است
کل صحابه را و ازان کسان که برای امام علیه الرحمه انتصار کرده اند علامه سیوطی ست در کتابیکه
نام وی تبییض الصحیفه نهاده است و علامه ابن حجر ست در کتابیکه نام وی خیرات الحسان
کرده است و علامه یوسف بن عبد الله الهادی الحنبلی ست در مجلد کبیر که نام وی تنویر الصحیفه
نهاده است و ذکر کرده است در وی از ابن عبد البر که کلام مکن در شان ابوحنیفه و تصدیق مکن
تصدیق مکن کسی را اگر گفتگوی بد کند در شان وی پس بتحقیق قسم بخدا من ندیده ام کسی را
افضل و نه اورع و نه افقه از وی پس از ان گفت و فریب نخورد کسے بکلام خطیب بتحقیق
تعصب او را نائد ست بر جماعتی از علما مانند ابوحنیفه و امام احمد و بعض اصحاب وی و حمله کرده است
برایشان بکل وجه و تصنیف کرده اند در وی بعض ایشان سهم المصیب فی کبد الخطیب
اما ابن جوزی پس وی تابع خطیب ست و تحقیق تعجب کرده است سبط وی از وی جاییکه
گفته است در مرآة الزمان که نیست عجب از خطیب که بتحقیق طعنه کرده است وی در شان
جماعتی از علما و تعجب است از جد که چگونه طریق وی اختیار کرده و آورده چیزیرا که سخت
گرانی دارد گفت و از متعصبین ابوحنیفه دارقطنی و ابونعیم ست پس ذکر نکرده است او را در
حلیه و ذکر کرده است کسانی را که در علم و زهد از وی کمتر اند آه و ازان کسان که انتصار کرده اند
برای وی عارف شعرانی ست در میزان گفت در خیرات الحسان و بالفرض صحت آنچه
خطیب آنرا ذکر کرده از قدح از قائلش پس بآن اعتباری نیست زیرا که وی اگر از غیر اقران
امام ست پس وی مقلد ست بآنچه او را گفته است یا نوشته اند آنرا دشمنان وی یا
از اقران وی ست پس همچنین ست زیرا که قول اقران بعض ایشان در بعض غیر مقبول است

17
خطیب را درین رساله رد کرده اند ۱۲ منه
کلمات بے ادبی بنسبت امام میگوید براه تقلید دشمنان وی ... بگوید ۱۲

چنانکه تصریح کرده اند بوی ذهبی و عسقلانی که گفته اند خصوصاً وقتیکه ظاهر گردد که آن بوجه
عداوت و مذهب است زیراکه از حسد نجات نمی یابد مگر شخصیکه خدای تعالی اورا محفوظ
دارد گفت ذهبی و نمیدانم عصری که اهل وی ازان سالم باشند مگر عصر انبیاء علیهم الصلوة
والسلام و صدیقین و گفت تاج سبکی لائق است برای تو ای مسترشد که با امامان گذشتگان براه
ادب بروی و نظر نکنی بسوی کلام بعض ایشان در بعض مگر وقتیکه بیارد دلیل واضح را پس ازان
اگر بر تاویل و تحسین ظن قدرت داری پس بگیر آنرا و ورنه ازان اعراض کنی گویم و نیست عجب
ازان شخص که تکلم کرده است سلف را و بعض ایشان چنانکه در صحابه واقع شده زیراکه آنها مجتهدین
بوده اند پس انکار میکرد بعض آنها بر شخصیکه مخالفت میکرد بدیگری خصوصاً وقتیکه نزد وی دلیل
بر خطا غیر وی قائم میشد پس نبود قصد آنها مگر انتصار برای دین نه برای ذاتهای خویش و
تعجب است ازان شخص که دعوی میکند علم ربانی را و حال آنکه اکل و شرب و لباس و عقود
و نکاح و بسیاری از عبادات وی هستند که تقلید میکند در آنها بامام اعظم پس ازان طعنه میکند
در شان وی و در اصحاب وی و نیست مثل وی مگر مانند مثل کسی که واقع گردد زیر دم اسپ
تیز رفتار در حالت کر و فر وی و بتحقیق نقل کرده اند علما ثنای ائمه ثلثه را در شان ابوحنیفه و تابع
ایشان بوی خصوصاً امام شافعی رضی الله عنه و از کامل صادر نمیگردد مگر کمال و ناقص
نفهمد و نیست و کافیست معترض را محرومی وی از برکت شخصی که بر وی اعتراض میکند پناه
دهد خدای تعالی ما را ازان و مدام دارد ما را بمحبت سائر امامان مجتهدان و جمیع بندگان
صالحان و محشور کند ما را در زمرهٔ آنها روز جزا و آنچه مرویست از تادب شافعی با بوحنیفه اینست

که گفت بتحقیق برکت میگیرم با بوحنیفه و می آیم بسوی قبر وی پس وقتیکه مرا حاجت پیش
می آید دوگانه میگذارم و از خدای تعالی سوال میکنم نزد قبر وی پس زود می بر آید
و ذکر کرده است بعض شخص که بر منهاج نوشته است یعنی که بتحقیق شافعی نماز صبح گذارد نزد قبر
وی پس دعای قنوت نخواند پس گفته شد از وی چرا این کردی فرمود براه ادب صاحب این
قبر و زیاده کرد غیر آن شخص یعنی که جهر نکرد به بسمله و جواب داده اند از وی بآنکه گاهی عارض
میشود برای سنت آن چیز که ترجیح شده بر ترک اورا وقت حاجت بسوی او مانند خواری حاسد
و تعلیم جاهل و شک نیست که بتحقیق بودند برای ابوحنیفه حاسدان بسیار و بیان بالفعل اظهر است
از وی بالقول پس چیزیکه شافعی اورا کرده افضل است از فعل قنوت و جهر گویم و مخفی نیست بر تو
یعنی که بتحقیق طاعن احمق طاعن است در امام مذهب خود و بنا برین گفته است در میزان که
شنیده ام از علی خواص رحمة الله تعالی چند بار که میفرمود متعین است بر تابعان امامان
آنکه تعظیم نمایند هر شخص راکه مدح کرده باشد اورا امام ایشان زیراکه امام مذهب وقتیکه مدح کرد
عالمی را واجب است بر تمامی تابعان وی آنکه مدح کنند اورا بنا بر تقلید امام خود و تنزه کنند
از قول بالرای در باب دین خدا و نیز گفت چون انصاف نمایند مقلدان امام مالک و شافعی
ضعیف نمایند کسی از ایشان قولی را از اقوال ابوحنیفه بعد شنیدن مدح امامان خود برای
وی و اند مغت مقام امام است که امام شافعی ترک قنوت ساخت در نماز صبح وقتیکه نزد قبر وی
گذارد مقلدان او را لزوم ادب بوی اینقدر کفایت است و امام از اعظم معجزات است زیراکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بتحقیق خبر داده است بوی قبل وجود وی باحادیث صحیحه که سابقا

ذکر کرده ایم آنها را پس آنها محمول اند بر وی بلا شک چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم او را
از شامی صاحب سیرت و شیخ وی سیوطی چنانکه محمول است حدیث لا تسبوا قریشا فان
عالمها یملأ الارض علما بر امام شافعی لیکن حمل کرده اند او را بعض ایشان بر ابن عباس
رضی الله تعالی عنه و وی لائق تر است بآن پس تحقیق وی عالم است و ترجمان
قرآن و چنانکه محمول است حدیث یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم
فلا یجدون اعلم من عالم المدینة بر امام مالک لیکن آن محتمل است برای غیر وی از علمای
مدینه که یکتای زمانه خود بوده اند بخلاف آن احادیث که نیستند محمول مگر بر ابو حنیفه و
اصحاب وی چنانچه از ان همین مستفاد است و لیکن سلمان فارسی پس وی اگرچه
افضل است از ابو حنیفه باعتبار صحبت پس نیست در علم و اجتهاد و نشر دین و تدوین
احکام آن مانند ابو حنیفه و گاهی یافته میشود در مفضول آنچه نمی یافته شود در فاضل و
آن مسمی بمعجزه است بر بنای این معنی که مراد تحدی در تعریف معجزه آن دعوی رسالت
و آن قول محققین است چنانکه در مواهب است و بقول بعض مراد بوی طلب معارضه
و مقابله است پس آن کرامت است نه معجزه و مشهور است مذهب وی در عامه بلاد اسلام
بلکه در بسیاری از اقالیم و بلاد نیست معروف مگر مذهب وی مانند بلاد روم و هند
و سند و ماوراء النهر و سمرقند و مرو و گفته است که بتحقیق نقل کرده اند مذهب او را مانند چهار
هزار نفر و ضرور است که مر بلکی هر یک از ایشان اصحاب باشند و هم چرا گفت بعض ائمه
که ظاهر شده اند برای کسی از ائمه اسلام مشهورین آنقدر
که ظاهر شده اند برای ابو حنیفه از اصحاب و تلامذه ذکر کرده اند
اهل کشف این معنی که مذهب وی آخر مذاهب است از روی انقطاع
پس بتحقیق گفت امام شعرانی در میزان که بالتحقیق هرگاه خدای تعالی
بر من احسان فرمود باطلاع بر عین شریعت دیدم کل مذاهب را متصل بوی

و دیدم مذاهب ائمه اربعه را که جوبهای وی جاری اند و دیدم جمیع مذاهب را که نابود شده سنگها
شده اند و دیدم مذهب امام ابوحنیفه را درازتر از روی جوبهای در ائمه و متصل وی امام مالک است
و متصل وی امام شافعی رح و متصل وی امام احمد رح و خوردترین ایشان از روی جوبهای امام داود است
و تحقیق گذشت وی در قرن خامس پس تعبیر کردم این واقعه را بدرازی عمل بمذاهب ایشان و
قصر وی پس چنان که بود مذهب امام ابوحنیفه اول مذاهب مدونه پس همچنین خواهد شد آخر آنها
از روی انقطاع و بآن قائلند اهل کشف انتهی مناقب امام بیشمار ند مشتی نمونه از خروار در نیجا بمعرض
بیان آمده بالاستیعاب را دفتری می باید هر که سعید صاف سینه است بملاحظه این نمونه مناقب
گردن عقیدت باطاعت امام خواهد نهاد و مصداق آیه فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَزَادَتْهُمْ اِیْمَانًا خواهد گردید
و هر که شقی پر کینه است دفتری نیز او را کفایت نخواهد کرد بلکه نائره حسد زیاده تر مشتعل خواهد شد.
و مصداق آیه وَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰی رِجْسِهِمْ خواهد شد بالجمله معلوم شد که حاسدان
امام از قدیم الایام بوده اند درست است هر که بزرگتر محسود تر الحمد لله الذی جعل امامنا محسودًا و لا
حاسدًا و حاسدان زمانه ما در غلو حسد فوقیت بر حاسدان سلف دارند زیرا که کلمات سوء ادبی و توهین
آنچه ازین قوم ناخلف سرزده اند از ان سلف نمی بینی که این بی ادبان بیتی متضمن بر توهین ائمه اربعه
گفته اند و در حقیقت مقصود و مرکوز خاطر ایشان ازین بیت امام الائمه است و آن بیت اینست

**بیت** دین حق را چار مذهب ساختند * رخنه در دین نبی انداختند * کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ
اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَّقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا گران کلمه ایست که از دهان های ایشان می بر آید نمی گویند مگر دروغ
مقام عبرتست که این کلمه از کجا تا بکجا میرساند که ایمان را تباه میسازد و این اغبیا نمی فهمند که این
چار چهار رکن دین محمدی اند اگر این ارکان اربعه نبودندی خانه دین از بیخ و بن بر هم و درهم شدی
و این هیئت کذائی دین که از بذل مجهود اصحاب کرام نمایان است همه متفرق و متلاشی گشتی و این
چار حکم عناصر دارند چنانکه از عناصر بدن انسان وغیره ترکیب یافته و مادام تمامی اینها در کیفیت
اعتدال اند بدن صحیح و سالم است و اگر درین کیفیت یکی ازینها فتور راه یافته مریض و سقیم است

همچنین وجود دین از این مذاهب ارکان اربعه بالفعل بعد صحابه مرکب شده است مادام این مذاهب
درین وجود برقرارند دین برقرار است واگر یکی ازینها معاذ الله خللی واقع گردد تباه است وبالجمله
این اکابر نائبان و وارثان رسول مقبول اند وآنچه از نصوص قرآنیه واحادیث
صحیحه یافته اند بمنشای آن حکم کرده اند واصلا از جانب خود بلا استدلال از کتاب
وسنت درین باب تقول نساخته اند واین بآن ماند که مثلا سلطان بچیزی امر
فرماید وارکین سلطنت مانند وزیر وغیره که بخدمت حاضر بودند این فرمان را
شنیدند وبکسان ماتحت خویش از ملازمان سلطانی آن را رسانیدند ایشان
بمنشای فرمان شاهی بر رعایا حکم جاری کردند آیا این ملازمان در آئین سلطانی رخنه
انداخته اند هر که این را رخنه فهمد محض بی وقوف خر بی دم است آری اگر خلاف فرمان چیزی
از خود بتراشیده حکمرانی کنند البته رخنه در آئین متصور است انیست ماجرای این قوم نافهم
هر که از ایشان متعصب است این بیت برزبان وی جاریست وهر که بظاهر مهذب است
مضمونش در دل وی طاریست الغرض جمله این قوم درین مرض گرفتار اند کسی بظاهر
وکسی بباطن با این همه بغاوت باز در حق ایشان از حضرت باری مستدعیست که از
مرض توهین وسوء عقیدت ائمه نجات بخشیده بصحت تعظیم وحسن عقیدت این اکابر مشرف
فرماید آخر از سیر دانشمند گو در بغاوت گرفتار اند آمدیم برانکه تقلید بمذهب غیر بعد العمل
یا قبل العمل بعذر و بلاعذر و بضرورت و بلاضرورت جائز است یا نه علامه شرنبلالی در
رساله خود می‌نویسد که صحیح است تقلید بامام مالک در عدم نقض وضو بچیزی که جاری
شود از سبیل چون دریم برابر است که از مخرج باشد یا غیر آن و برابر است که تقلید
برای معذور باشد یا غیر معذور وبرابر است که تقلید بعد العمل بود بچیزی که
مخالف باشد وی مذهب ابوحنیفه یا قبل العمل بود ولیکن بر مقلد لازم است
بجا آوردن آن چیزی که وی مسنون یا مستحب است نزد امام ابوحنیفه ووی شرط بود نزد

امام مالک مانند آنکه وضو کند بنیت و ترتیب و شستن اعضا پی به پی و بمالیدن آنها

پس اگر خواهی گفت چگونه باشد این معنی با وجود قول علامه شیخ کمال الدین ابن الهمام

در تحریر وی مسئله رجوع نکند دران چیزیکه تقلید کرده است در وی یعنی عمل کرده است

بوی اتفاقاً خواهم گفت منع نمیکند آن چیزی را که گفته ام از صحت تقلید بوجه حمل منع

بر خصوص العین نه بر خصوص جنس این مسئله است که ذکر کرده اند آنرا آمدی و ابن حاجب ابو عمرو

عثمان در اصول و اتباع کرده است او را در جمع الجوامع وغیره و منصوص ساخته است او را

چنانکه در شرح اصول ابن حاجب است که عامی و آن غیر مجتهد است وقتیکه عمل کند

بقول مجتهدی در حکم مسئله پس نمیرسد برای او رجوع بسوی غیر او اتفاقاً زیرا که وی

التزام کرده است آن قول را بعمل بوی ولیکن قبل العمل بوی پس میرسد برای او رجوع

بسوی غیر او از مجتهدین و در وی نظر است بچیزیکه در کلام غیر ابن حاجب و آمدی و

سوا ایشان است بچیزیکه قرار یافته است باثبات خلاف بعد العمل پس میرسد برای

او تقلید بعد العمل بقول غیر شخصیکه تقلید وی کرده است چنانکه در حاشیه علامه ابن

ابو شریف وغیره است و نیز قایل بالمنع علی الاطلاق نیست زیرا که قول بالمنع از صحت

تقلید بعد العمل محمول است بر چیزیکه باقی ماند از آثار فعل سابق اثری که رساند بسوی تلفیق العمل

بچیزیکه مرکب باشد از دو مذهب بقول علامه محقق شهاب بن حجر در شرح منهاج که متعین میشود

حمل وی یعنی حمل چیزیکه گفته است او را ابن حاجب و آمدی بر چیزیکه باقی ماند از آثار عمل

اول آن چیزیکه لازم آید از وی مع ثانی ترکب حقیقی که قائل نباشند بوی کل از دو امام

تقلید امام شافعی در مسح بعض رأس و امام مالک در طهارت کلب در یک نماز پس منع کرده شود
در وی زیرا که هر دو امام بوی قائل نیستند درین وقت[۱] پس اگر قائل شوند آمدی و ابن حاجب
و آنکه پیرو ایشان است منع در مثل این صورت و تعمیم نمایند آنرا در تمامی صور تمامی که عمل بوی
واقع شود یا نه پس آن مسلم نیست و دعوی اتفاق بروی ممنوع است پس در خادم است
که بتحقیق امام طرطوسی حکایت کرده است که اقامت نماز جمعه گفته شد و قصد نمود قاضی
ابو الطیب طبری بتکبیر تحریمه پس ناگاه طایری بروی بیخال کرد پس گفت من حنبلی ام پس
ازان احرام بست و در نماز داخل شد گویم و معلوم میشود که وی شافعی بود که دور
سید شست نماز را از بیخال طایر پس مانع نه آمد او را عمل سابق وی بمذهب وی در آن
از تقلید مخالف وقت حاجت بسوی او و نیز در خادم است که قاضی ابو عاصم عامری
حنفی بر دروازه مسجد قفال فتوی میداد و موذن اذان مغرب گفت پس بگذاشت و
در مسجد داخل شد پس هرگاه دید او را قفال حکم کرد موذن را که اقامت گوید و پیش امام
ساخت قاضی را پس پیش رفت و جهر بسمله مع قرارت نمود و بجا آورد شعار شافعیه را به
نماز خود و معلوم است که قاضی قبل ازین بشعار مذهب خود نماز میگذارد پس مانع نه آمد
او را عمل سابق وی بمذهب وی دران نیز و بدانکه صحیح است تقلید بعد الفعل چنانکه
وقتیکه نماز گذارد برین ظن که بر آن مذهب صحیح است پس ازان ظاهر شد بطلان
آن در مذهب وی و صحت آن بر مذهب غیر وی پس میرسد برای او تقلید وی
و آن نماز کافیست بنا بر آنکه در بزازیه است که مرویست از امام ابو یوسف رح که نماز
ادا فرمود بروز جمعه که غسل کرده بود از چاه حمام و بمردم امامت کرد و بعد فراغ مردم
متفرق شدند پس ازان خبر داده شد بافتادن موشی مرده در چاه حمام پس فرمود
درین وقت عمل میکنیم بقول برادران خود از اهل مدینه که اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا
و نقل کرده است آن را علامه ابن امیر حاج از قنیه بر وجه اشکال که مجتهد بعد اجتهاد خود

---

[۱] (margin) بابن وجه که نزد شافعی کلب نجس است و نزد مالک طاهر تمام راس فرض است[۲]

[۲] (margin) ترجمه وقت بیگاه
شستن مسید[۳] [۴۴]

[۳] (margin) آب بمقدار دو قله نجاست بر ندارد بر نداشت نجاست را ۱۲

(margin) سیه اختیار نیست ۱۲

درحکمی ممنوع است از تقلید غیر خود از مجتهدین در وی واین بر ما وارد نمیشود زیراکه ایراد

بر مجتهد است نه بر مقلد در وی مختار جواز تقلید است برای غیر ورغیر وی (یعنی مقلدان ۱۲) واین وقتی است

که ملتزم مذهب معین نشده باشد مانند ابو حنیفه یا شافعی (یعنی مجتهد ۱۲) ووقتیکه ملتزم شده باشد پس آیا

استمرار بروی لازم است که تقلید غیر خود را در مسئله از مسائل نکند یا نه پس بقولی لازم است

چنانکه لازم است استمرار در حکم حادثهٔ معینه که تقلید کرده است اورا در وی زیراکه اعتقاد

(چنانکه شاه صاحب در حاشیه که از شرح سفر السعادت نقل کرده ۱۲)

کرده است که بتحقیق مذهب وی حق است پس واجب خواهد شد عمل بموجب اعتقاد وی

وبقولی لازم نیست واین اصح است زیراکه التزام وی غیر ملزم است زیراکه واجب نیست

(در صورت که محظورات مذکور لازم آید ۱۲)

مگر آنچه واجب کرده باشند اورا الله ورسول وی و واجب نکرده اند آنکه مذهب کسی را

از ائمه اختیار کنند پس تقلید کند اورا در کل مسائل وبگذارد غیر اورا و نیز التزام وی نذر

نیست تا آنکه وفای آن واجب گردد گوییم و چون نذر کنند تا هم لازم نگردد اورا چنانکه لازم

نمیشود اورا بحث انا علم پس اگر اراده خواهند کرد مشایخ حنفیه که قایل اند که منتقل از مذهب

بسوی مذهب گنهگار وواجب التعزیر است اگر مراد ایشان همین التزام است پس دلیلی

بر وجوب اتباع مجتهد معین بالتزام وی آنرا قولاً ونیتاً از روی شرع ثابت نیست بنا بر

قول وی تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انتهی آنچه علامه تحریر کرده مسلک

متقدمین بود الا التحمیل آن درین زمانه بوجهی از مصلحت وقت دور مینماید وباین معنی

محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت اشاره میفرماید که واین مذهب بظاهر بانصاف

نزدیکتر نماید و بفهم زوده تر در آید اما درین روزگار پیش این کار صورت نه بندد ولیکن

۲۵

قرار داد علما بمصلحت وید ایشان در آخر زمان تعیین وتخصیص مذهب است ضبط وربط دین
ودنیا بهمین صورت بود از اول مخیر است هر کدام را که اختیار نماید صورت دارد ولیکن بعد از
اختیار یکی بجانب دیگرے رفتن بی توهم سوء ظن وتفرق وتشعب در اعمال واحوال نخواهد بود
قرار داد متاخرین علما بهمین است وهو المختار وفیه الخیر انتهی معلوم شد که مانع از تحمیل مذهب معین
توهم سوء ظن وتفرق وتشعب در اعمال واحوال است وسوء ظن بحکم نص گناه است یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ای مومنان بپرهیزید بسیاری از ظن بتحقیق
بعض ظن گناه است بیان واقعی درین محل آنچه امام المحققین جناب شاه ولی الله صاحب علیه الرحمة
در حجة الله البالغه میفرمایند آنست که مردم قبل از مائة رابعه بر تقلید خالص بمذهب واحد معین متفق
نمی بوده اند عوام ایشان در مسائل اجماعیه تقلید بصاحب شرع میکردند وصفت وضو وغسل و
نماز وزکوة وغیره از پدران خود یا از معلمان بلدان خود می آموختند وبران طریق می رفتند
وچون واقعه پیش آمدی هر مفتی را که یافتندی بلا مذهب معین از وی پرسیدندی وخواص ایشان
از اهل حدیث بحدیث مشغول بودندے واز اهل التخریج تخریج در آن چیزی که او را صحیح نیافتندی
واجتهاد فی المذهب کردندی وهمین مردم بطرف مذهب اصحاب خود منسوب بوده اند پس
میگفتند که فلان شافعی است وفلان حنفی وتولیه قضا وافتا بمجتهد مفوض میشد ومجتهد را فقیه
میگفتند پس از آن قرون مردم دیگر یمین وشمال رفتند ودر ایشان چند امور حادث شدند
از آن جمله جدل وخلاف در علم فقه است واز آنجمله آنست که بتقلید اطمینان گرفتند آهسته
آهسته تقلید در سینهای ایشان اثر کرد مانند رفتار مور وچه خبر ندارند ودرین وقت مجتهد را
فقیه میگفتند ومن بعد ایشان قرون بر تقلید خالص پیدا شدند که حق را از باطل تمیز نکردند و
جدل را از استنباط پس فقیه درین وقت شخصی بود که کلام کثیر بتکلف کردی تا آنکه از دائره
حق بیرون آمدی واقوال فقها را من قبیل قوی وضعیف با تمیز یاد کردی انتهی از اینجا
مستفاد شد که مردم قبل از مائة رابعه از هجرت بر تقلید خالص یعنی بر تقلید مجتهد معین پابند

نمی بوده اند پس از آن در مائة خامسه فی الجمله این تقلید شروع گردیده رفته رفته
بعد قرون عدیده بر تقلید خالص پابند شدند چونکه در صورت اولی بتقلید خالص
پابند نشده اند و نیز در صورت ثانیه پایهٔ این تقلید کما ینبغی [یعنی قبل از مائة رابعه ۱۲] استحکام نیافته بود پس
از انتقال مذهب بسوی مذهب [یعنی در مائة خامسه ۱۲] خطوری من قبیل توهم سوء ظنی وغیره بر قلوب
ایشان طاری نمیشد بنا برین تقلید بالغیر را دران ازمنه گنجایش بود بخلاف
صورت ثالثه که درین جزو زمان پسین پایهٔ تقلید خالص کمال محکم شده است که
لامحاله در صورت انتقال [یعنی رفته رفته بعد قرون عدیده] این خطوره انگیز خواهد شد تا آنکه در در مختار منقول است که
منتقل بسوی مذهب شافعی تعزیر داده خواهد شد علامه شامی در رد المحتار میگوید که این
وقتی است که انتقال برای غرض محمود شرعی نباشد حکایت است که حنفی مذهب با
دختر محدثی در عهد ابوبکر جوزجانی خطبه نمود پس آن محدث ازین معنی انکار کرد مگر آنکه
مذهب خود را ترک نماز و در عقب امام قراءت کند و رفع یدین نماید و مانند آن پس
آن حنفی این معنی را قبول کرد پس آن محدث دختر خود را با وی تزویج نمود پس از
شیخ چو از این عقد رسید فرمود نکاح جائز است ولیکن می ترسم که وقت نزع
ایمان وی تباه شود زیرا که خفیف دانست مذهبی را که نزد وی حق بود و بگذاشت
او را برای جیفهٔ ناپاک و چون شخصی بگذاشت مذهب خود را باجتهاد دیگر او را واضح شد
درین صورت محمود ماجور خواهد شد ولیکن انتقال وی بلا دلیل بلکه بنا بر رغبت
در متاع دنیا و خواهش وی پس این شخص مذموم و آثم و واجب التادیب و التعزیر است
بانیوجه که وی در دین مرتکب امر منکر گردید و باین و مذهب خود استخفاف نمود و ثبات
بر مذهب امام ابوحنیفه اولی است و این کلمه اقرب است بسوی الفت انتهی
درست است آنچه محققین گفته اند که از اختلاف ازمنه و امکنه و اشخاص حکم بعض
اشیا بعلتی مختلف میگردد و در علم ما والله اعلم دلیل ایشان برین مقوله ۱۲

این مقوله را شیخ عبدالحق دهلوی در بعض از تصانیف خود نقل کرده اند ۱۲ منه

ترمذی است که از عائشه صدیقه رض مرویست قالت لو رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما احدث النساء لمنعهن المسجد کما منعت نساء بنی اسرائیل و مرویست از سفیان ثوری
که ایشان مکروه میداشت امروز خروج برای زنان بجانب عید و در بخاری است از ابن عمر از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا استاذنکم نساءکم باللیل الی المسجد فاذنوا لهن قوله
باللیل الی المسجد همچنین است این قید در روایت مسلم گفت کرمانی در وی دلیل است بر
که نهار مخالف لیل است بنا بر نص وی بر لیل و حدیث لا تمنعوا اماء الله مساجد الله محمول
بر لیل نیز و در وی این معنی است که لائق است بآنکه اذن دهد او را و منع نکند او را از آن چیز
که در وی او را منفعت است و آن وقتی است که خوف فتنه بر وی و بوی نباشد و تحقیق
وی در آن زمان اغلب بود انتهی گفت عینی بخلاف این زمانه ما لیس تحقیق فساد
در وی فاش است و از مالک مرویست که این حدیث و مانند آن محمول است بر پیر زنان
بالجمله علت ممانعت از خروج زنان در بنجا فتنه و فساد قرار یافت چونکه در عهد فیض مهد
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ببرکت صحبت و نور نبوت آنجناب علیه الصلوٰة
والسلام همه مردان و زنان بحلیه تقوی و صلاح علی سبیل الکمال آراسته و پیراسته
بودند و باین وجه عدم فتنه در ان زمان فیض نشان غالبتر بود فلهذا ارشاد نبوی بخروج
زنان بطرف مساجد بوقت شب صادر گردید و بعد انقراض زمان رسالت و غروب
آفتاب نبوت فی الجمله در قلوب مردم الا ما شاء الله در امور تقوی و صلاح تغیرے
روداده و صورت دگرگون بنظر آمد ازینجا جناب صدیقه فرمودند که چون پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ملاحظه فرمودی آنچه زنان از امور نامرضیه پیدا کرده اند البته اینها را از رفتن بجانب
مساجد منع ساختی چنانکه زنان بنی اسرائیل ممنوع بودند هرگاه در قرن صحابه که خیر القرون
بعد قرن نبوت است آن تغیری روداده پس از زمنه دیگر که یوما فیوما ابتر است چه گوید
وخصوصًا درین زمانه پر فتنه ظلمت نشانه که فتنه و فساد و بلا در تمام عالم عالمگیر است

ف ترجمه حدیث زوجه رض چون بدیدی رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنچه احداث کرده اند زنان البته منع فرمود اینها را از رفتن بجانب مسجد چنانچه ممنوع بودند زنان بنی اسرائیل

ف ترجمه حدیث وقتیکه اذن طلبند از شما زنان شما

۴۸

لا محاله خروج زنان بجانب مساجد وغیره لیلاً ونهاراً مطلقاً ممنوع خواهد شد فعلی هذا القیاس فیما نحن فیه
انتقال از مذهب بمذهب بعلت سوء ظنی وتحقیر واستخفاف به نسبت امام وتفرق وتشعب اعمال و
احوال ممنوع خواهد گردید پس معلوم شد که اختلاف ازمنه وامکنه واشخاص را تاثیر بسیار قوی در اختلاف حکم
ازینجاست که متاخرین در تعیین وتخصیص مذهب برین مقوله عمل کرده اند گوییم بوقت ضرورت
وعند الحاجت اگر انتقال کنند وبمذهب غیر تقلید نمایند هیچ محظوری از قبیل سوء ظنی وغیره لازم نمی آید
زیراکه دفع ضرورت ورفع حاجت هر وقت مشروعست نمی بینی که محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت
از جماعت علما نقل کرده که چون شخصی بواقعه صعب وحرج عظیم مبتلا گردد وبجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی
نیابد بحکم ضرورت درین صورت انتقال از مذهب بمذهب جائز بود انتهی ونیز بوجوه دیگر انتقال
جائز است چنانچه تحصیل عبارت منقوله از ان علما نقل میکنند که انتقال مذهب بشهوت نفس و
اتباع هوا وتتبع رخص درست نبود مگر آنکه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید واورا افضل
داند یا احتیاط وورع در مذهب دیگر بیشتر یابد انتهی حاصل آنکه انتقال بوجوه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر
وافضلیت وی یا احتیاط وورع در مذهب دیگر جائز است ومحظوری از مذکوره بالا درین وجوه نیز لازم
نمی آید درینجا دو مسئله برای توضیح معنی ضرورت وحاجت ثبت میشود اول مسئله چاه است درین دیار طهارت
چاه موافق مذهب حنفی معلوم نمیشود زیراکه ظروف پاک وناپاک در وی می افتند که اجتناب از ان خیلی دشوار است ونیز
چون چاه بافتادن نجاست نجس میگردد وکشیدن تمامی آب موافق مذهب جمهور حنفیه بباعث کثرت آب
یا فقدان آلات واسباب آب کشی از قبیل نرگا وغیره هرکس را میسر نیست پس بناچاری موافق قول
امام محمد که بکشیدن دو صد دلو وسه صد دلو استحباباً قائل اند حکم کرده میشود وجمهور برین قول عمل کرده اند

کرده بدبینه است واین معنی براه تحکم وجزاف نیست وهمچنین سایر مقادیر شرعیه آن باین وجه است که برای آب دو محل اند
معدن و ظروف لیکن معدن چاهها و چشمه‌ها اند و آب صحرا با نها ملحق است ولیکن ظروف پس مشکها وغیره اند و از
نجس شدن معدن ضرر باید زیرا که کشیدن آب از وی در هیچ افتند ولیکن ظروف هر روز از آب پر کرده میشوند و صحیح
پیچ نجس شدن ومعادن را اسر پوشش نیست وممکن نبود سر پوشی آنها از غلبه جانوران نوشیدن درندگان ولیکن ظروف را سرپوش
نیست در سر پوشی آنها ومحافظت آنها حرجی کثیر ومعدن آب کثیر دارد که اثر نمیکند دروی بسیاری از نجاسات نجاست
ظروف پس واجب آمد که حکم معدن غیر حکم ظروف گردد وانکه در معدن رخصت داده شود در ظروف داده نشود و حیثیت فصلا
فرق ندارد میان معدن و ظروف مگر قلتین زیرا که چاه و چشمه البته اقل از قلتین نمیشود و آنچه از بین کمتر باشد
از آب صحرائی او را حوض نمیگویند و آبرا حقیر گویند و هرگاه مقدار قلتین در زمین هموار خواهد بود غالب
هفت بالشت در پنج بالشت خواهد شد و این مقدار ادنی حوض است و آنانکه به قلتین قائل نیستند مضطر
میشوند بطرف مانند این هر دو در ضبط آب کثیر مانند مالکیه بتحقیق طول کلام کرده اند قومی در فروع موت
حیوان در چاه و ده در ده و آب جاری والبته چیزی از این امور حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت نه و اما
آثار منقوله از صحابه و تابعین مانند اثر ابن الزبیر در باب زنجی و علی در موش و نخعی و شعبی در مانند گربه پس نیستند از آن آثار
که محدثین بصحت آنها شاهد باشند و نه از آن قبیل اند که جمهور اهل قرون اولی برانها اتفاق کرده باشند و بر تقدیر صحت آنها
ممکن است که اخراج آب از چاه بوقوع زنجی وغیره براه تطییب قلوب و تنظیف آب باشد نه از جهت وجوب شرعی چنانکه در کتب
مالکیه مذکور است و دون نفی هذا الاحتمال خرط القتاد و گویا جمله نیست در این باب چیزی که بوی اعتماد کرده شود و بر وی عمل
واجب گردد و حدیث قلتین بلاشبهه از جمله آثار منقوله اثبت است و اعمال است که مشروع فرماید حق تعالی در این مسائل برای
بندگان خود چیزی که دشوار که آنها کثیر الوقوع و عموم البلوی باشند پس از زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بتبیین نص جلی
نفر موده و نه از صحابه مستفیض است و نه از آنانکه بعد ایشان اند و نه حدیثی در وی مرویست محققین حنفیه و مالکیه بدین
حدیث قبیل قائل کرده اند چنانکه در مطولات مذکور است که شافعی مجتهد مطلق حقق نقاد احادیث است بظن غالب بلا تحقیق
تدقیق و جهد بلیغ این را اختیار نکرده باشد و هرگاه این حدیث مستند و معمول به این امام قرار یافت ما را تقلید وی بوقت
حاجت و ضرورت گنجایش دارد و این اختلاف ما را مضرت نه والعهدة علیه و عدم مسئله از وجه مفقود است در مدت

فقدان مفقود اختلافست نزد علمائے حنفیه درین مدت اقوال مختلف آمده نود سال از وقت ولادت
یا آنکه اقران و نظائرش در شهر وی کل بمیرند وغیر ذلک من الاقوال و بعد گذشتن این مدت علی اختلاف [الاقوال]
حکم بموت وے کرده خواهد شد و نزد امام مالک این مدت چهار سال است و نزد ایشان زوجهٔ مفقود بعد
[ازان] عدت وفات نشیند و نیز قول قدیم شافعی همین است کما هو المنقول فی الرد المختار و استدلال [امام مالک]
است که در موطا روایت میکند مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب قال ایما امرأة فقدت
زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربع سنین ثم تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل یعنی للنکاح امام مالک [گفته] اگر زن
بعد انقضاے عدت بشخص دیگر نکاح کرد پس بوے دخول نمود یا نه پس برائے زوج اول بسوی وے [راه] نیست ... فرمود این
نزد ماست اگر خواهد یافت آنرا قبل از تزوج پس آن لائق تر است باو انتهی غرض ازین تقریر آنست که درین زمانهٔ ما
زن مفقود را موافق مذهب حنفی انتظار [زوج اول] خیلی دشوار است و انواع انواع فتنه و فساد متصور است پس بجا احتمال
این محظورات اگر درین امر موافق مذهب امام مالک عمل نماید متقلد نشود لا باس است علامه شامی در رد المحتار از
بزازیه نقل میکند که فتوی در زمانهٔ ما بر قول امام مالک است و گفت زاهدے که بودند بعض اصحاب ما فتوی مید[ادند]
بنا بر ضرورت و معترض شد او را در بحر وغیره با آنکه ضرورتی بطرف افتا بمذهب غیر داعی نه زیرا که مرافعهٔ آن بطرف ...
که موافق مذهب وے حکم کند ممکن است و درین باب طریق ابن وهبان منظومهٔ خود تنها بحث ... لیکن بعد ازین گفته ایم که کلام ...
تحقیق ضرورت است جائیکه مالکی نیافته شود که بوی حکم کند انتهی والله اعلم بالصواب ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطأنا ...

سیدنا و مولانا محمد صلعم

**خاتمة الطبع** الحمد لله والمنة که بتائید رب العزت کتاب سراپا افادت بهر خاص و عام مفید مسمی بالتمهید فی بیان التقلید
من مصنفات جدیده جامع علوم شریعت و طریقت متبع کتاب و سنت حضرت مولانا مقتدانا مولوی محمد ...
صاحب دامت فیوضاته علی رؤس الطالبین حسب فرمایش مصنف ممدوح در مطبع نظامی واقع کانپور باهتمام احقر
عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان عاملهما الله سبحانه بالعفو والغفران بماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۹ هجری
بقالب طبع در آمده مقبول طبائع کافهٔ اهل اسلام و ایقان گردید.

محمد روشن خان ... محمد عبد الرحمن

و ختم خاتمه برائے سند یعنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم افزوده شد